

طوطی را بجای شکر می دلخوش بود
قره العین من آن بود دل باویش
ساربان بار من فتاده از آمد دی
رو عی خاکی و نم چشم مرا خوار دار
آه و فویاد که از چشم من دور مهر

ناکبان سیل فغانش اصل طالع کرد
که چه آسان بنده و کارم مشکلی کرد
که امید گرم همه این عمل کرد
پوچخ فیروزه طریخانه ازین عمل کرد
در لحظه ماه کمان ابروی من عمل کرد

نزدی شاه رخ و فوت شد امکان طوطی
چو کیم بازی ایام مرا غافل کرد

دبیری ای دل که غم یار و کرم یار کرد
وه از ان ترکس جاده که چه باز می خست
اشک من رنگ شفق بیست میمیزی با
برقی از منول بیسی بدتر نشید سحر
ساقی جام میمیده که نگارنده غیب
آنگه بر نقش ز داین دایره بنیای می

چون بشد بلر و بایار و فواد کرد
آه ازین مست که با مردم شهید کرد
طالع بی شفقت بین که درین کار کرد
وه که با فرس من مجنون دل افکار کرد
هست معاصم که در پرده اسرار کرد
کس ندانست که در پرده پر کار کرد

نکر عشق آتش غم در دل خطا زود نوشت
یار و یارینه چو بنید که بایار چه کرد

سایه اول طلب جام جم از ما میکرد
گوهر کز دست کون و مکان بیرون بست
اینه شنبه غوغایش که میکرد اینجا
بیدلی در همه حال خدا با او می بود
مشکل خویش بر چه همچنان برونش
ویرمش خرم و خندان قهوجی با ده به

آینده خود داشت ز بیکدیگر تمنا میکرد
طلب از کم شده و کان لب دریا میکرد
ساحی پیش قصاص بی بیضا میکرد
اولیدیدش و وز ورتاشا میکرد
گو بتا بید نظر قل صفت میکرد
ولذران آینه صد گونه تماشا میکرد
گفت آرزو که این کند بنیای میکرد
جودش این بود که اسرار بود میکرد
دیگران هم کند آنچه میسما میکرد

گفتم ای عالم جهان بین تو کی و عظیم
گفتم آن یار که گوشت سردار بلند
فیض روح القدس از بازنده فرماید

گفتمش سلسله زلف بتان ابروی پی
گفت حافظ کله از دل شیده آید

بسیر جام جم آنکه نظر تو انی کرد
مباش بی بی و مطرب که ز ریطاق چه
کلی در ده که نقات کشتاید
که ایچ در میخانه طرقتا کسیه است

ز خاک میکده کل بجز توانی کرد
بین ترانه غم از دل ابر توانی کرد
که صد منتش چو نسیم تو انی کرد
که این عمل کنی خاک ز تو انی کرد